

# شخصیت عرفانی، الهی حضرت زهرا (س)

فاطمه طباطبائی

داریم که:  
مدح ما اندر خور اوهام ماست  
ورنه وصف تو برون از فهم ماست  
در مورد شخصیت زهرا(ع)، با آنکه پژوهش‌های انجام گرفته که همه، در جای خوشی مطلوب و منتظم می‌باشد، اما این نکته ظریف را نباید از نظر دور داشت که محققان ما، در اینگونه تحقیقات غالباً به مسائل جنسی و جهات جانبی این موضوع پرداخته و کمتر به متن و اصل موضوع، یعنی به عنوان شخصیت مستقل یک «زن» در عالم اسلام و بالاخره به نام یک «انسان» با همه خصوصیات و خصلت‌های انسانی و الهی توجه داشته‌اند.

## فاطمه، آیه تطهیر

بجاست که ما، در این مقاله تاملی در این مورد کرده و از این دیدگاه و چشم‌انداز، با گوشه‌هایی از ابعاد شخصیت علمی و عرفانی ایشان آشنا شویم و به جنبه‌های معنوی و الهی آن حضرت اشارتی داشته باشیم.  
زای شروع مطلب و «حسن مطلع»، در بیان دو بعد بزرگ «الهی» و «علمی» شخصیت آن حضرت، هیچ تفسیر و عبارتی گویاتر از «مقام عصمت» ایشان و مفهوم «ولای آن نیست» چه این کلمه «جامع»، در برگزیده هر دو بعد «فضل» و «فضیلت» و «علم» و «عرفان» آن حضرت را به هم پیوند می‌دهد و ایشان را در «مقامات معنوی» و «جنبه‌های الهی» همگام و همراه انبیا و اولیا و در آشنایی بر حقایق هستی و اسرار خلقت، چنان شرف و محیط معرفی می‌کند که به گفته اهل معرفت، گویی «عالم خیال مقید» به «علم خیال مطلق» متصل گردیده است و دلیل چنین عصمتی را باید در آیه تطهیر و «بهاله» دید و از زبان پیامبر اکرم(ص) چنین شنید که:

إِنَّ اللَّهَ لَيُعْطِبُ لِعِصْمِ فَاطِمَةَ وَ يُرْسِي لِرِضَاها

بدین است که این بانوی بزرگوار را در غیر از عنوان «عصمت» مقامات و

با توجه به گستردگی ابعاد شخصیت بزرگ بانوی عالم اسلام حضرت فاطمه زهرا(س)، قلم را برای توصیف و بیان چنین شخصیتی نیست. از حضرتش چه می‌توان گفت که در فهم بشری بگنجد و در ذهن همجو منی نقش بیندازد چرا که فاطمه(س) تجلی حق بود در دامن خدیجه کبری، که از بوسیدن و بوییدنش محمد مصطفی(ص) بوی بهشت را استشمام می‌نمود.

«کوثری» بود از جانب یکای بی‌همتا، که از سرچشمه فیض وجودش کاروان هدایتگران و مشعلداران شربت، ساری و جاری گردید.

«ام ایها» بود به معنای هدف و مقصود جهان هستی و ثمره نبوت - ما توجه به معنای ام که هدف و مقصود است - هم نبوت را مادر و هم ولایت را همسر و هم امامت را مادر است.

و بالاخره، فاطمه، بود که وجود مقدسش قره‌قاز توافق و شرور بود. آری، به راستی فاطمه (س) انسان کامل و نمونه بارز «زن» بود به معنای واقعی کلمه، که فضایل حضرتش در خور این مختصر با این بضاعت اندک نمی‌باشد و جا دارد که پیشاپیش به ساخت قدسش عرضه



عناون فراوان و اسماء و القاب بسیار دیگری است که هریک از آنها برهان قاطعی بر منزلت ملکوتی و وجهه ربانی اوست که به عنوان نمونه و ارائه گوشه دیگری از وجهه الهی آن حضرت، دو لقب «مستحبه» و «حبیه» و مقام محدثه بودن ایشان را برگزیده‌ایم.

## مخاطب آشنای خدا و رسول

در بیان اهمیت و عظمت کلمه «مستحبه»، توجه به آیه شریفه «اولئک الذین استجیب الله فلوهم للإیمان» رایاد آور می‌شویم و برای آنکه از «تعالی» و «والایین» لقب «حبیه» چیزی گفته باشیم توجه می‌دهیم همانگونه که پدر بزرگوار قاطمه، «حبیب الله» و همسر گرامیش «ولی الله» و فرزندان معوضش، «حجج الله» و نیز «حبیه الله» و «حبیه حبیب الله» یعنی مخاطب آشنای خدا و رسول خدایست که بنا به روایت «مستحب» از سوی خداوند منان به ایشان چنین ندا می‌رسد که یا «حبیبی و ابته حبیبی».

مقام «محدثه» بودن ایشان نیز از دو منزلت «معصومیت» و «محبوبیت» و بی سرچشمه می‌گیرد و این بانوی «معصوم» چنان «محبوب» خدا می‌شود که درهای عالم غیب را بر روی دل و جانش می‌گشاید و او با چشم و جراح «عصمت» و «محبت» با همه اسرار و حقایق ملک و ملکوت آشنا می‌شود که «کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض».

و اگر چه معنای نخستین محدثه راه نقل حدیث از پدر و شوهر دانسته‌اند اما محدثه بودن او، به معنای مخاطب آشنای خدا و آگاه از اسرار غیب و شهود است؛ یعنی با آنکه او نه «پیامبر» است و نه «امام»؛ اما با فرشتگان و حتی «پیک وحی» گفتگو می‌کند و گردننده پیام غیب است تا آنجا که صاحب «مصحف» و کتاب می‌شود<sup>(۱)</sup> و نتیجه این ارتباط با غیب و ثبت و ضبط پیام‌های آن، همان مصحفی می‌شود که از مراجع و ماخذ علم ائمه و معصومین است و پیشوایان دینی ما، به داشتن چنین یادگار علم آموزی از جده بزرگوار، بخود می‌بالند و در اطلاع از غیب و آگاهی به حقایق عالم، به این یادبود استاد می‌جویند.<sup>(۲)</sup>

قاطمه (س) در کنار این سند مسلم علمی خود یعنی «مصحف» دو خطه ارزنده و آموزنده ایراد فرموده‌اند که اگر چه هر دو خطه، سرشار از لطایف و اسرار علمی، عرفانی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی است اما چون مجال ما در این گفتار، اندک و دامنه بحث گسترده و وسیع است و هدف ما نیز، بیشتر نشان دادن گوشه‌هایی از مقام علمی، عرفانی آن حضرت است، به ناچار از خطه‌ای که حضرت در جمع زنان مهاجر و انصار ایراد فرموده‌اند می‌گذریم و به خطه‌ای که در مسجد جامع مسلمین اشتهار نموده‌اند اشاره می‌کنیم و برخی از فرازهای حساس و بلند آن خطه

● **مقام عصمت قاطمه (س) ایشان را در مقامات معنوی و جنبه‌های الهی، هنگام و همراه انبیا و اولیا و در آشنایی بر حقایق هستی و اسرار خلقت، چنان مشرف و محیط معرفی می‌کند که به گفته اهل معرفت، تمویبی «عالم خیال مقید» به «عالم خیال مطلق» متصل گردیده است.**

راه که حکایت از تأملات دقیق این بانو (عزیزتر زجان) در معارف الهی و حقایق عرفانی دارد شرح و بسط می‌دهیم.

## فرازهایی از خطابه زهرا در جمع مسلمین

زهرا (س)، خطبه خود را در بدترین شرایط ممکن - چه از نظر زمان و مکان و احوال شخصی، که بیان شرایط و جو و فضای مخصوص سخن خارج از این بحث است - آغاز کرده و چنین می‌فرماید:

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی ما نعم، وله «شکر علی ما أنعم» و ما التاء بما قدم من عموم نعم أنتدأها و سیوغ أآ اسداعها و تمن من و الاها جثم من الاحماء عددها و نای عن الجزء امربها و تفاوت عن الادراک ابدعها و ندبهم لاسترادنها بالشکر لانصالها و استجدد الی الخلائق با جزالها و تسی بالندب الی امثالها اشهد ان لا اله الا الله تا ... الخ و حده لاشریک له ...

می‌باید که در ابتدا، به ذکر برخی از نکات ادبی و عرفانی جملات خطبه پرداخته و سپس در بخش‌های بعد، مباحث اصلی علم و عرفان الهی که مورد توجه این بانوی بزرگ بوده است را در چند محور خلاصه کنیم. حضرت زهرا (س) در قسمت نخست خطبه سیاسی و ستایش الهی را با ذکر سه کلمه «حمد» و «شکر» و «ثناء» بیان فرموده است و متعلق آنها را با «عالم عام» و «الهام خاص» و «مبتنی پیوسته» دانسته و نتیجه این سپاس و ستایش را، فروتنی و تعمت و گرفتن پادشاه و پیوستن نعم دنیوی به نعمت‌های اخروی یاد فرموده‌اند که هر کدام از این فرازها، نکته‌ها در خود دارد.

می‌دانیم که «حمد»، ستایش در برابر بیک‌گی‌ها و نیکی‌های اختیاری است و «شکر»، سپاس به زبان، از نعمت ارزانی شده به انسان و «ثناء» تکرار





لحظه به لحظه این سپاس و ستایش است که ایشان حمد و را ویژه الله دانسته اند تا توجه دهند که همه ستایش ها از آن خداوند است و تنها اوست که باید و محمود همه حامدها باشد و حتی آنانکه ندانسته به مسجود و معبود دیگری روی می آورند و از مدح و محبوب دیگری دم می زنند ناآگاهانه خدا را می پرستند و گناهی که دارند همین جهل و بی خبری آنان است. بسط این مطلب را در تفسیر سوره حمد حضرت امام خمینی می توان دید.

به این ابیات توجه کنید:

آنچه در چشم جهان بینت نکوست

عکس حسن روی تو احسان اوست

گوهر آن احسان و حسن ای حق شناس

از تو روزی در وجود آید سپاس

در حقیقت این سپاس او بود

نام این و آن لباس او بود

هم چنین شکر تو ظل شکر اوست

آن او مضمی آمد و آن تو پوست

لیکن این جا پوست باشد عین مغز

چشم بگشا در ره وحدت مقلد

آری، ایشان سپس از «شکر» الهی سخن می گویند تا خود را بهره مند

از نعمت های ارزانی شده حق دانسته و نه تنها این نعمت های بی پایان را

ببیند بلکه در لحظه ای که سخن، همین سخن و خطبه ای که انشاء می کنند

و الهامی، از خدا می دانند که از او و ایمان به او گرفته اند.

اگرچه اهل معرفت برای «وحی» و «الهام» معانی خاصی ذکر

کرده اند<sup>(۳۲)</sup> اما اگر زهره، خدا را اینکه در برابر الهام، شکر می کند شکر

او گذشته از مطلق الهام، متوجه الهام خاصی است که او اینکه در مسیر

آن قرار دارد و ارزانی شدن چنین نعمتی، شکر می طلبد و (له اشکر علی ما

ألهام) و در جمله التماس بما قدّم من موموم نعم ابدعها و سبح آلاء اسدعها

و شانه نیز تکرار و استمرار ستایش و سپاس است که نتیجه سوخ آلاء و نعم

الهی است و گویی حضرت، از سرشاری و جریان دائمی فیوض الهی، به

اصل «التکرار فی التلبس» اشاره فرموده و خدای ستان راه آن به و آن، در

قیاضیت و خلاصیت می بیند. می بیند در آنجا، حضرت به یکی از حقایق

قرآنی اشاره می فرماید که «فارج البصر هل ترى من لطور ثم ارجع البصر

کر تین یطلب الیک جاستا و هو حیر»

با دقت نظر، خویش را به جهان هستی بیفکن. آیا با وصف اینکه

موجودات، بی شمار و در ظاهر بی ارتباطند پشیدگی در میان آنها

می بینی، آه، هرگز، مگر نظر کن، در مقابل عظمت جهان، دیدات خسته

می شود و در خود احساس حقارت می کنی.

پس همه موجودات جهان آفرینش، در کمال ارتباط و بستگی به

یکدیگر هستند که همان مفهوم واقعی سوخ - یعنی نه کم و نه زیاد -

می باشد. از این ارتباط، دو نتیجه می توان گرفت یکی مدیر حکیم و

دیگری وحدت مبدع.

### ● غیر از عنوان «عصمت»، مقامات و عناوین فراوان و اسماء و القاب بسیار دیگری است که هر یک از آنها، برهان قاطعی بر منزلت ملکوتی و وجهه ربانی فاطمه (س) است.

صدرالمآلهین در این مورد چنین فرموده است:

ترتیب همه موجودات با هماهنگی و نظم، دلالت بر این نکه دارد که

پدید آورنده آنها یگانه محض است. درست مثل اعضای بدن آدمی و با

توجه به تفاوت هایی که بین آنها وجود دارد، از این هماهنگی و ارتباط

کامل آنها با یکدیگر، نتیجه می گیریم که نیروی واحدی بر کل آنها

حکمرانست.

یا به تعبیر محی الدین ابن عربی، که عالم را با همه گستردگی و تنوعش،

بمثله یک پیکر دانسته که دارای قلب و نفس و قوای گوناگون می باشد و

به تعبیر دیگر چنین می فرماید عالم، انسان کبیر است و انسان، عالم صغیر.

یا به گفته مولی العارفین علی بن لیطالع که چنین فرموده اند:

و ترجم الک کرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر

با توجه به مطالب فوق می فهمیم که صدفیه طاهره (س)، رسایی

نعمت های الهی و موزون و به اندازه بودن احتیاجات مرتبط با یکدیگر و

هماهنگی با نظام را به نظر آورده و مورد ستایش و ثنا قرار می دهند.

### ثنا و ستایش متوالی در برابر نعمت ها

در جمله و در تمام متن و الاهاه نیز به رمزی بزرگ اشاره فرموده اند که:

درک بشری را نوعی ضعف و نادانی است که اگر خبری را زوال و

نهنگی نباشد از درک آن عاجز است و تاخیری را که نقطه مقابل آن چیز

است نبیند نمی تواند آنرا درک کند مثلاً «نوره و عظمت» چون نور را

غروبی هست می تواند بفهمد که نور چیست؟ پس نور با صدف خود شناخته

می شود. بنابراین مقدمه، خداوند متعال قابل درک نیست زیر آن ذات

سبوح را صدفی تصور نیست.

پس با این قیاس، باید و شای مکرر و ستایش بدون انقطاع را با مطالعه

اینکه اگر نعمت ها متوالی نمی رسد چه اتفاقی رخ می داد در نظر گرفت.

و در جمله «شم عن الاحصاء دعه» نعمت های الهی از وزن تر از

آنست که بتوان آنها را به شمارش در آورد اگر چه در فراتر از قلی، از

کیفیت نعمت سخن به میان آمده بود اما اینکه وقت بیان کیفیت است. قرآن می فرماید «وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها» اگر بخواهید نعمت‌های خدا را شماره کنید نمی‌توانید. خواهد عین الله انصاری در منازل السائرین اشاره به همین مطلب دارد. آنجا که می‌گوید: ماوری که موجب می‌گردد سالک به ادای شکر پردازد یکی ملاحظه به نعمت‌های سابق و لاحق است. همراه با این اعتقاد که ماورس باشد از شمارش آن نعمت‌ها و دیگر غیر متناهی دانستن نعمت‌ها و بالاتر از همه، منت دانستن نعمت، یعنی تفصیلات خداوند، همه منتی است از جانب حضرت احدیت. زیرا استحقاق و لیاقت پذیرا شدن این نعمت‌های الهی در وجود ما خاکیان، خود نیز منتی است.

### امتناع رویت خدا در دنیا و آخرت

آنگاه حضرت به اصل اساسی امتناع رویت خدا در دنیا و آخرت پرداخته و ساحت حق را نه تنها از رؤیت ابصار، بلکه از درک عقول، منز می‌شاید و آنگاه سخن از اصل ابتداع و اختراع و تکوین به میان می‌آورد که بحث گسترده‌ای در فلسفه دارد و همان طور که می‌دانیم با عقیده فلاسفه اسلام و بزرگان اندیشه و عرفان دره ترأت وجود سازگار است.

حکیم سبزواری در شرح اسماء خود درباره «متنوعات» و «مخترعات» چنین می‌گوید: «شرح مطلب حکیم سبزواری را در متون فلسفی بیستم و یکبار دیگر، عبارات بانوی بزرگ اسلام را در کنار جملات عرفا و فلاسفه قرار داده و بیستم چگونه حضرت با جمله «ابتداع الاشیاء لامن شیء کان قبلها... و کونها بقدرته و ذرتها بهیشتیه» به حکیمان متأله، درس حکمت و معرفت می‌آموزد و قواعد فلسفی و عرفان را در اختیار آنان می‌گذارد.

فراز بعدی سخن فاطمه (س)، مبحث جالب‌تر و برجسته‌تری را مطرح کرده و به سؤال همیشگی همه انسان‌ها در هدف خلقت و غرض از آفرینش پرداخته است. ایشان می‌فرمایند: این ابداع و آفرینش بر اساس حاجت و به اندیشه استکمال نیست بین غیر حاجت مآلی تکوینها و لا فائده له فی تصویرها.

حضرت سجاد چنین فرموده‌اند: منز است خدایی که بر هیچکس، قدرت شناسایی نعمت‌های خود را نصیب نکرد مگر این مقدار که بدانند قدرت شناسایی آن را ندارند و خداوند متعال، این عجز و ناتوانی از درک نعمت را به عنوان سیاست‌گزاری نسبت به نعمت‌ها قبول فرموده است. چنانکه ناتوانی از معرفت ذاتش را ایمان و اعتقاد، قرار داده است؛ زیرا خود می‌داند که بشر را یاری چنین معرفتی نیست و هرگز نمی‌تواند به که خدایی که بالاتر از غایت و انجام است پی برد.

اما آنچه از این خطبه فهمیده می‌شود اینست که حضرت، در آنجا نمی‌خواستند تنها به قابل شمارش بودن نعمت‌ها توجه دهند بلکه نتیجه‌ای که از این خطبه نصیب می‌گردد می‌تواند چنین نیز باشد که اگر شخص، متوجه نعمت‌های بی‌حد و محصر خداوند گردد دائما «خودش را مدیون خالق می‌داند و اولاً» در عبادت و ایمانش اثر گذارند و ثانیاً» می‌داند که از توان شکرگزاری عاجز است. ثالثاً» با از دست دادن نعمتی از نعمت‌های دنیوی، خود را به پایان خط رسیده نمی‌انگارد و دلخوش به دیگر نعمت‌ها می‌گردد، چنانچه مصداق عملی چنین حالتی، وجود حالات خود حضرت صدیقه طاهره (س) در هنگام ایراد خطبه است در حالی که بالاترین مصیبت‌ها بر حضرتش فرود آمده که به تعبیر خودشان، اگر آن غم و اندوه بر روزهای روشن روی آورند تبدیل به شب‌های تاریک خواهند شد.

● فاطمه (س) تجلی حق بود در دامان خدیجه کبری، که از بوسیدن و بوییدنش محمد مصطفی (ص) بوی بهشت را استشمام می‌نمود.



اگر یادگار پیامبر، خود توجه به نعمت‌های متوالی الهی نداشتند و رسته ایمان‌شان به خدا، محکم نبود فشار مصیبت‌های جانگداز، مجال سخن عادی را هم نمی‌داد چه رسد به ایراد چنین خطبه‌ای که به شهادت هر خواننده سخندانی، مافوق کلام بشری و مادون کلام الهی است. ایشان به خطبه خود چنین ادامه می‌دهند: و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و کلمه جمل الاخلاص تاویلها و صفت القلوب موصولها و آثار فی الفکر معقولها الممتنع من الابصار رؤیة و من الانس صفة و من الاوهام کیفیت ابتداع الاشیاء لامن شیء کان قبلها و انشاه... تا اغراضاً لدعوته.

می‌بینیم در بخش نخست، از کلمه توحید «لا اله الا الله» و روح آن یعنی «اخلاص» سخن می‌گویند و به بیان یگانگی مبدأ و حقیقت و تاویل آن که «اخلاص» است می‌پردازند؛ همان اخلاصی که از آن در قرآن

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم  
 می‌دانیم که مباحث مهم فلسفه از فروغ عدل الهی در علم کلام، مسئله  
 معلل به غرض بودن افعال الهی و هدف‌داری عالم آفرینش است که در  
 آن عارفان و حکیمان مثاله و دانشمندان و متکلمان بزرگ، بحث‌ها کرده  
 و استدلال‌ها و استنتاج‌ها دارند و این بانوی بزرگ، آن همه قبل و قال و رد  
 و قبول آرا و اندیشه‌ها را در این جملات کوتاه تصویر و پاسخ صحیح آن  
 را در کوتاه‌ترین عبارتی که روشنگر عقیده درست و عارفانه اهل معرفت  
 است، ارائه می‌فرماید که خدا را بر تکوین و تصویر آفریدگان، حاجت و  
 فایده‌ای جز ثبوت حکمت و اظهار قدرت و تقدیم خلق و اعزاز دعوت که  
 همان به کمال رسیدن موجودات است نیست و هدف استکمال، به فعل  
 بازگشت دارد و نه به فاعل.

از این فراز هم می‌گذریم به بخش دیگر سخن فاطمه در معرفی پدر  
 می‌پردازیم تا به یکی از اساسی‌ترین مباحث عرفان اسلامی که از  
 محورهای مهم معرفت است برسیم و آن طرح مسئله غایب و منتظم  
 و حقیقت محمدیه، است.

### حقیقت محمدیه، پدر و ثمر شجره خلقت

به این جملات توجه کنیم:  
 «و اشهد أنّ این محمداً عبده و رسوله: اختاره و انتجه قبل ان ارسله و  
 سماء قبل ان یخْلُقَهُ و اصطفاه قبل ان یبعثه اذا الخلائق بالغیب مکتونه و بشر  
 الهادیل مصونه و نهایه العدم مقرونه»  
 ملاحظه می‌فرماید که سخن از اختیار و اجنباد و نام و یاد و اصطفا  
 پیامبر اکرم پیش از خلقت صوری و بعثت و رسالت ظاهری است؛ یعنی  
 آن زمانی که آفریدگان در سرپرده‌های غیب، مکنون و به نهایت عدم،  
 مقرون بوده‌اند.

● مقام «محدثه» بودن فاطمه،  
 از دو منزلت «معصومیت» و «محبوبیت»  
 وی سرچشمه می‌گیرد و این بانوی  
 «معصوم»، چنان «محبوب» خدا  
 می‌شود که در حقیقت منجیب را به  
 روی دل و جانش می‌کشد.

بودم آن روز من از طایفه در دکشان که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان  
 به راستی، آیا تعبیر و عبارتی را می‌شناسید که گویا تاثر از این، موضع  
 «انسان کامل» و «حقیقت محمدیه» را باز نماید و نشان دهد که این حقیقت،  
 هم «پدر» و هم «ثمر» شجره خلقت است. سخنان فاطمه، در این امر،  
 آنچنان صریح و قاطع است که گویی در مراتب خلقت، با پدر و همسر  
 خود همسر بوده و سفرنامه خود را رقم‌زده است و این عطسی است که ما  
 به دنبال بحث در «حقیقت محمدیه»، در ضمن حدیثی که بزرگان معرفت  
 در خلقت پیامبر و علی و فاطمه و حسین نقل کرده‌اند بازگو خواهیم کرد  
 و بهتر این است که نخست، نظر به «انسان کامل»، و «حقیقت محمدیه»، راز  
 زبان عارف معروف «ابن عربی» بشنویم و خلاصه‌ای از اشعار جلال‌الدین  
 محمد مولوی را در این باب بیازویم و سپس اشارتی به کلام فیلسوف و فقیه  
 و عارف نامی «فیض کاشانی» داشته باشیم و مجموع این آرا را در کنار  
 سخنان زهرا بنشینیم و از این بخش از خطابه ایشان نیز درس معرفت  
 بیاموزیم.

با توجه به مجموعه آثار «ابن عربی»، تصویر «انسان کامل»، چنین  
 ترسیم می‌شود: جهان، جسمی بی‌جان است که «انسان»، جان این جسد و  
 روح این بدن است. انسان «علت غایی خلقت» و «پدر» و «میوه» درخت  
 هستی است که از جهت موجود، نخست موجود و بر همه «مقدم» و در  
 رتبه «ظهور»، آخرین مخلوق و «آخر همه مؤخر» است. (۱۵)  
 فهو الاول بالفضل و الآخر بالاجداد

این عایت فصولی خلقت، عامل بقای عالم و سبب استمرار هستی  
 است و به تنگین و نشان شاهانه‌ای می‌ماند که بر خزانه وجودش زده‌اند تا  
 گنجینه هستی محفوظ باشد:  
 الاثری ان الدنيا باقیه مادام هذا الانسان فیها ... و لهذا تحرب الدنيا  
 بزواله. فهو الحق بمنزلة انسان العین ... فانه به ينظر الحق الی خلقه، فقیام  
 العالم بوجوده فهو بین العالم كقفس الخاتم من الخاتم.

پس انسان، قلب ناقص، و قدرت حافظ، خلقت و برزخ جامع «حق»  
 و «خلق» و خط فاصل «ظلم» و «شمس» است و نماینده «خدا» و  
 نمودار جهان است و «وحدت» و «تکرت» و «حدوث» و «قدم» و «جوب»  
 و «المنان» را در خود فراهم آورده و آغاز را به انجام گرزده است

آدمی چیست ز بشر مسلم  
 ذات حق و صفات بیچونش  
 متصل با رقایق جبروت  
 مشتمل بر حقایق ملکوت

فهو الانسان الحادث الأزلی و الشّاة الدائم الأبدی و الكلمة الفاصلة  
 الجامعة فما صحت الخلافة الا لا لانسان الكامل

ساخت دلت مخزن اسرار خویش  
 کرده رخت مطلق اتوار خویش  
 هرچه عیان داشت بر او خرج کرد  
 هرچه نهان داشت در او درج کرده  
 مجمع بحرین حدوث و قدم  
 مشتمل بر حقایق ملکوت

### حقیقت محمدیه، اول فکر و آخر عمل

این تصویر روشنی که «ابن عربی» از انسان می‌آفریند در هر فرصت

فصل و فسی از کشش به ستایش موقع و مقام او می بردارد و کلام رابه  
**كَلَّمَ الْقَوْلَ لَوْ دَانَ اِنْ اَنْعَمَ** و مصداق اتم و اصلی انسان کامل، که حضرت  
 خاتم النبیین است پایان می بخشد و در فصوص الحکم خود حکمت  
 فریدته رابه و حقیقت محمدیه اختصاص می دهد و رمز ویژگی این  
 وجود مقدس را بیان می دارد.  
 مولانا نیز «انسان» را نخستین فطرت و «پسین شماره» و «بذر و ثمره»  
 عالم وجود و عامل «قوم و قیام» و بقاء و دوام هستی می شناسد و حقیقت  
 محمدیه، را اول فکر و آخر عمل می داند.<sup>(۱)</sup>

فیض کاشانی در کتاب کلمات می گوید: «ش در صفحه ۱۲۷ به همین  
 مطلب اشاره دارد: تا آنجا که می فرماید: اصل و منشأ و مبدأ و معاد، جمله  
 خلاق حضرت حقیقه الحقایق است و آن حقیقت محمدیه و نور  
 احدی است که به صورت حضرت واحد و احدی است جامع جمیع  
 کمالات الهی و کیاس ... عام و عالمیان سُور و اجزاء تفصیل او و آدم و  
 آدمیان مسخر برای تکمیل او، و الیه الاشارة بقوله:  
 انا سید ولد آدم: آدم و من دونه تحت لوائی

یا توجه به آنچه به اختصار گفته شد بیکار دیگر، جملات بانوی  
 بزرگ اسلام را در باره پدر بزرگوار خود بیبین و دقت کنیم که چگونه  
 سابقه و لاحق پدر را با کلماتین عبارت مطرح کرده و از حقیقت  
 محمدیه سخن می راند.

البته بیانات ایشان در تعریف حضرت رسول (ص)، تنها به این بعد از  
 شخصیت ایشان منحصر نمی شود و در جای جای خطبه، از پدر و خدمات  
 و زحمات ارزنده ایشان یاد می کند. مخصوصاً در اواسط خطبه با خواندن  
 آیه شریفه ای از قرآن، از پدر چنین سخن می گویند:  
 لقد جئکم رسول من انفسکم و می فرماید: **فَبِعِ الْرِسالَةِ صَلَاحاً**  
 بالنبیاءه مائلاً عن مدرجه المشرکین صلاباً **بِحکم اعداء** با کلمات  
 رامیه الی سبیل ربه بالحکمة و الموعظه الحسنه

نکه دیگری که در این خطبه چشمگیر است اختصاص بخشی از آن  
 به فلسفه احکام، و بیان اسرار عبادات است.  
 به راستی انسان به این فکر می افتد که آیا این خطبه یک خطبه به  
 دفاعه است، یا یک کلاس درس دوره دانشگاه برای جامعه اسلامی.  
 البته این مزیت همه افراد بزرگ این خانواده است که آنچه گفته اند در  
 زندگی و سعادت مندی برای انسان، در همه اعصار و قرون است.

باری، حضرت زهرا (س) در این بعد نیز آنچنان دقیق و عمیق سخن  
 رانده اند که گویی این بخش خطبه، سرمشقی برای همه بزرگان اهل  
 معرفت و اولویای دین در میان فلسفه احکام بوده و آثار چون «اسرار  
 الحکم» و «نیراس» و «سوزواری» و «اسرار الصلوة شهید مرحوم ملکوی و سر  
 الصلوة و آداب الصلوة حضرت امام خمینی و صد کتاب دیگر در اسرار  
 عبادات همه و همه درس آموخته از همین بخش خطبه است که فرموده اند  
 و جعل الله الایمان تطهیراً لکم من الشرك و الصلوة تزیهاً لکم عن  
 الکبره.



● با آنکه فاطمه نه «پیامبر»

است نه «امام»، اما با فرشتگان و حتی  
 «پیک وحی»، گفتگو می کند و  
 گیرنده پیام غیب است تا آنجا  
 که صاحب «مصحف» و کتاب می شود.

آری لطایف و حکم و نکات و دقایق بسیار دیگری را در این خطبه  
 می توان جستجو کرد. البته ریختن آنهمه معنا و محتوا در یک مقاله و گفتار  
 محال است و باید کتابها در شرح این خطبه نوشته شود که بزرگان ما  
 نوشته اند و ما باید اعتراف کنیم که آنچه در این مقاله آوردیم مصداق  
 سخن مولاناست که:

گوریزی بحر را در کوزه ای

چند گنجد قسمت یک روزهای  
 من چه گویم یک رگم شیار نیست  
 مدح آن باری که او را یار نیست  
 مدح تعریف است و تخریق مجاب  
 فارغ است از مدح و تعریف آفتاب  
 و السلام

پاورقی ها:

- ۱ - حدیث سائب بن زید در مورد امام صادق (ع) چنان آمده است که بگفتا فاطمه علیها حسنه و سبین  
 بودا و کان حزیناً یبها و یخرفها بحال ایها و یخرفها بالقرآن بعدفا و کان علی (ع) بکب  
 ذلک.
- ۲ - حدیث از امام صادق (ع) در ذیل «مصحف فاطمه (س)» در کتاب ایران این فرزندگانه حضرت  
 خدیجه زهرا صفحه ۱۱۴ و ۱۵۱ مراجعه شود.
- ۳ - قصیدی در مقدمه شرح فصوص صفحه ۳۶ در تلاوت دوحی و «الهام» چنین می گوید: «الفرق بین الای  
 الهام و الریح ان الایهام قد یحصل من الخلق لسانی بمر واسطه با توحه العاصی الذی لا مع کل موجود و  
 الریح یحصل بواسطه ... ان الریح قد یحصل شیوه الفلک و سماع کلابه هیز من الکشف النبهوی  
 السفسف لکشف المعنوی الایهام من المعنوی فقط و لیساً و حسی من خواص النبوه ... و الایهام من  
 حراس القلابه.
- ۴ - الایهام، اعراج الفنی من القیس المنطق فی الایس دفعه واصله - بالاسن ماده مدحه کما فی القول  
 البزاره و الاخراج هو الاخراج من القیس الی الایس بالسن ماده لاماده کما فی التکلیفات و الشکر ایجاد  
 حسی مع ماده و ماده کما فی التعداد الیهویه.
- ۵ - رابعه العالم که رسره شرح نسوی: لاروح هیه مکان کبره غیر مطروه فافس الامر حلال شک  
 البره نکان آدم من حلاله شک البره و روح نکان الصوره. فی آدمی، فصوص الحکم من عربی هیو  
 الاثر المفسد: الاثر الایهامه غش الفصوص.
- ۶ - دفتر دوم مشوی